هو العلیم

تمسک به عام در موارد مشکوک از دیدگاه خویی

احراز موضوع و تفاوت دو معنای حجیت

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ باب عامّ و خاصّ ـ جلسهٔ پنجاه‌وپنجم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس‌اللهسرّه.

أعوذ بالله من الشّيطان الرّجيم
بسم الله الرّحمٰن الرّحيم

تفاوت تخصیص متصل و تقیید

عرض شد قیاس مانحن‌فیه که بحث در تخصیص متّصل است به مقام تقیید، این قیاس مع‌الفارق است؛ به‌جهت‌اینکه در تقیید، جمله، جملهٔ واحده است؛ اما در تخصیص متّصل، دو جمله است و دو ظهور است و رفعید از یک ظهور، مبتنی بر حجّیت ظهور دیگر در موارد مشمول خودش است.

تمسک به عام در مخصص منفصل

حالا اگر مخصّص ما منفصل باشد، در مخصّص منفصل ایشان می‌فرمایند که ما موردی نداریم که قُدما تخصیص کرده باشند در این قضیه و مخصّص منفصل را متعرّض شده باشند، ولکن از فتاوای آنها در قضایای مختلفه استفادهٔ تمسّک یا عدم تمسّک می‌شود.

حکم ضمان در مال مشکوک

من‌جمله در بحث ضمان، وارد است که اگر در امانت یا غصبیّت یک مال مقبوضی شک بشود ـ حالا موارد امانت مثل عاریه، ودیعه و امثال‌ذلک است ـ فرموده‌اند که حکم به ضمان است و این حکم به ضمان طبعاً به‌جهت «عَلَی الیَدِ ما أخَذَت حتّی تُؤَدّی»[1] است که مشمول عموم این قاعده می‌شود و این مورد، از شبهات مصداقیّه است که شک در مورد مخصّص، موجب شک در مصداق عامّ می‌شود؛ ولکن در اینجا به‌جهت تحکیم حجّیت عامّ بر مورد شک، آن عمومِ علی‌الید شامل مانحن‌فیه خواهد شد و حکم به ضمان است؛ البته بعداً در این خصوص توضیح بیشتری داده می‌شود که حکم آنها به‌جهت تمسّک به عامّ نیست.[2]

دیدگاه صاحب عروه درباره جواز نظر

یا اینکه مرحوم سید در ***عروة*** با اینکه مبنای خود ایشان تمسّک به عامّ است ولکن مورد را غیر از باب تمسّک به عامّ قرار داده‌اند. در آنجایی که «ما لا یَحِلُّ النَّظَرُ إلَیها» به «ما یَحِلُّ النَّظَرُ إلیها» مشتبه بشود، حکم به عدم جواز نظر فرموده‌اند.

در آنجا فرموده‌اند این حکمی که ما به عدم جواز نظر کردیم، نه به‌جهت تمسّک به عدم جواز نظر است به‌طور عموم؛ بلکه به‌جهت این است که جواز نظر مشروط است به وجود امری که آن امر وجودی یا از نظر مماثلیّت باشد، یا از نظرِ مَحرمیّت باشد و آن شرط وجودی را ما به‌وسیلهٔ اصل، دفع می‌کنیم؛ بنابراین آن شرط وجودی برای حلّیت نظر، احراز نشده است و وقتی که [احراز] نشود، حرمت نظر اثبات می‌شود.[3]

اشکال بر جریان اصل عدم

در این بیانی که مرحوم سیّد فرمودند، نظر است؛ از این باب که بله، برای جوازِ نظر، یک امر وجودی لازم و واجب‌الإحراز است؛ چه آن امر، مماثل باشد یا اینکه محرمِ غیر مماثل باشد. ـ یعنی فرض کنید که از مَحرَم‌های نسبی [سببی] مانند زوجه، أمّ‌الزّوجه و امثال‌ذلک باشد، یا فرض کنید که از باب مِلک یمین یا رَبیبه باشد که اینها محارم غیر مماثل هستند. یا اینکه مماثل باشد مثل خواهر و

---

[1] ***مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل***، ج ۱۴، ص ۸.

[2] ***محاضرات فی أصول الفقه***، ج ۵، ص ۱۸۸.

[3] همان.

مادر و امثال‌ذلک ـ بله، در این حرفی نیست؛ ولی صحبت در این است که در مقام شک، در اینجا شما چه اصلی دارید که با آن اصل عدم، رفع یا دفع آن موجب محرمیّت را می‌فرمایید؟!

فقدان حالت سابقه در محرم مماثل

[ما می‌گوییم که] اگر مورد، مشتبه بشود بین خواهر و بین غیر خواهر، ما که در اینجا اصل عدم نداریم؛ به‌جهت‌اینکه مورد ما یک حالت سابقه ندارد تا شما موضوع را بدون آن شرط مماثلیّت، استصحاب کنید. یا اوّلاً بلااوّل آن بِنت و آن مؤنّث و آن مرأة، خواهر و اُخت متولّد می‌شود یا غیر اُخت؛ اینکه اول حالت سابقه‌ای داشته باشد بعد آن شرط وجودی بر او طاری شده باشد، ما در مورد مَحرم مماثل نداریم. بنابراین در اینجا اصلِ عدم جاری نمی‌شود.

اصل عدم در محرم غیرمماثل

می‌آییم سراغ محرم غیر مماثل، در آنجا ببینیم قضیه از چه قرار است؟ اگر مورد ما مورد واحد است، مثلاً اگر در فرد واحد بین زوجه و بین غیر زوجه شک داشته باشیم، این یک مورد است. یا اینکه امر دائر است بین دو مورد که مثلاً یکی از اینها قطعاً زوجه است و دیگری قطعاً غیر زوجه است.

در مورد اول، ما اصل عدم شرط را می‌توانیم جاری کنیم؛ به‌جهت‌اینکه این زن فی‌حدّ نفسه حالت سابقهٔ عدم مَحرمیّت دارد، بعد شک در عروض این صفت و این شرط وجودی، با اصل مندفَع می‌شود.

تعارض اصول در دو مورد مشتبه

اما اگر مانحن‌فیهما از باب دوران امر بین مشتبهَین است که قطع به حلّیت یکی و شک در حلّیت دیگری است، در اینجا اجرای اصل عدم با وجود علم به شرط وجودی تنافی دارد؛ چون اگر در هر کدام از این دو، اصل را جاری کنیم، این موجب حرمت نظر بالنّسبة به کِلَیهماست؛ درحالتی‌که یقین به آن شرط وجودی، رافع آن شک است و موجب عدم اجرا و عدم جریان استصحاب عدم خواهد بود.

لذا آن علم اجمالی ما ـ که سابق بر شبهۀ در مانحن‌فیه است ـ موجب عدم ورود اصل عدم در هر دو می‌شود که اگر این‌طور نباشد در تمام موارد علم اجمالی ما می‌توانیم این اصل عدم را جاری کنیم؛ مثلاً اگر در اِنائَین مشتبهَین باشد، شما می‌توانید در تک‌تک آنها لو خُلّی و طبعَه، اصل عدم حرمت جاری کنید. یا در شبهات موضوعیّه که امر دائر است بین الأمرین، شما می‌توانید با اصل عدم، رفع تکلیف کنید که قطعاً این باطل است.

بنابراین در مانحن‌فیه که امر دائر است بین موردَین و بین مشتبهَین، شما نمی‌توانید اصل عدم جاری کنید؛ چون هر اصل عدمی معارض است با اصل عدم دیگر.

در اینجا ما احراز موضوع را مطرح می‌کنیم و تمسّک به عموم حرمت نظر می‌کنیم و آن عموم حرمت نظر شامل کلَیهما لو خُلّی و طبعَه خواهد شد؛ اما اینکه در اینجا اصل عدم جاری کنیم، نخیر؛ در اینجا جا ندارد. این ردّ کلام مرحوم یزدی در بحث استصحاب عدم بود.

تلمیذ: مباحثی که الآن مطرح می‌شود از کیست؟

استاد: از مرحوم آقای خویی است. من الآن تقریرات آقای خویی، به تقریر آقا[1] را عرض می‌کنم.

آن مطلبی که مربوط به حضرت آقا بود که ایشان در آنجا در مقام تصوّر و تصدیق قائل به تفصیل شدند ـ که عرض کردیم هر دوی اینها یکی است ـ آن بحث تمام شد. البته اشکال ایشان که آقای خویی مانحن‌فیه را به باب تقیید مقایسه کردند، آن اشکال وارد است؛ در باب تقیید، جمله، جملهٔ واحد است و از ابتدا ظهور در یک مورد منعقد می‌شود؛ ولی در بحث تخصیص متّصل عرض کردیم که حکم دو جمله را دارد و در اینجا دو ظهور هست، ولی ظهورِ یکی رافع ظهور دیگری خواهد بود؛ نه‌اینکه از اول یک

---

[1] علامه آیةالله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی رضوان‌الله‌تعالیٰ‌علیه.

ظهور منعقد بشود.

این مسئله در آنجا در جای خودش محفوظ؛ بعد، مطلبِ حضرت آقا نقل شد که ایشان مانحن‌فیه را به دو باب بردند؛ یکی باب تصوّر و یکی باب تصدیق و فرمودند که تصوّر و تصدیق در اینجا مابه‌الافتراق دارد و در باب تصدیق، ما نمی‌توانیم قائل به تمسّک، در شبههٔ مصداقیّه بشویم که عرض ما در آنجا مطرح شد.

حالا سراغ مخصّص منفصل آمدیم و مطلب دوباره برگشت روی مسئلهٔ آقای خویی. تمام مطالبی که این دو سه روز عرض کردم از تقریرات خود آقا ـ رضوان‌الله‌علیه ـ است که در بحث اصول ایشان است. این تقریرات ایشان تمام می‌شود، دوباره برمی‌گردیم سراغ مطالب دیگری از آقایان.

احراز موضوع و اثبات تکلیف

آقای خویی در اینجا می‌فرمایند که ولکن حقّ مطلب در اینجا این است که ما برای احراز تکلیف، فقط احتیاج و نیازی به ثبوت کبری نداریم؛ چنانچه وجود صغری و ثبوت صغری هم به تنهایی محرِز تکلیف نخواهد بود؛ فرض کنید که اگر ما در یک مورد یقین داشته باشیم به اینکه این شرب توتون است، ولکن دلیلی بر حرمت شرب توتون نداشته باشیم، نمی‌توانیم در اینجا قائل به حرمت بشویم و با شک در تکلیف، برای شرب، حرمت را اثبات کنیم.

همین‌طور در صورت احراز کبری، بدون تحقق صغری ما نمی‌توانیم اثبات حکم کنیم؛ به‌عبارت‌دیگر همان‌طوری‌که عرض شد حکم برای خودش موضوع نمی‌سازد و اثبات موضوع نمی‌کند. اگر ما حرمت خمر را داشته باشیم اما در یک مورد شک کنیم که آیا خمر است یا نه، در اینجا نمی‌توانیم به آن حرمت تمسّک کنیم و از این مورد اجتناب کنیم. این یک مسئله.[1]

نقش شناخت حدود موضوع

البته این مطلب که ایشان فرمودند، در یک مورد صحیح است اما در یک مورد همان‌طور که عرض کردیم محلّ بحث و تأمّل است. بله، اینکه فقط کبری برای ما محرز باشد و صغری برای ما محرز نباشد، در اینجا این برای ما صحیح است؛ زیرا ما حدود صغری را می‌دانیم و چون حدود صغری را می‌دانیم، در ظرف عرفان و معرفت به صغری، اگر این حکم بیاید، اگر ما شک بکنیم، در این صورت برای ما حکم محرز نیست.

ولکن در شبهات مصداقیّهٔ مفهومیّه ـ همان‌طوری‌که قبلاً عرض شد ـ اگر ما علم به ثبوت کبری به‌نحو اجمال داشته باشیم اما حدود صغری از باب شبههٔ مفهومیّه هنوز برای ما محرز نیست، در آنجا نخیر؛ آن کبری برای ما منجّز است تا اینکه رفع به اشتغال برای ما احراز بشود. حالا از این بگذریم.

دو معنای حجیت از دیدگاه خویی

ایشان می‌فرمایند که ما در باب حجّیت، دو حجّیت داریم. یعنی به دو مورد، اطلاق حجّیت می‌شود؛ یکی حجّیت در مقام احتجاج است و یکی حجّیت در مقام ثبوت است. به‌عبارت‌دیگر یک حجّیت در مقام اثبات داریم و یکی در مقام ثبوت. حجّیت در مقام احتجاج به این است که اوّلاً حکم برای ما محرز بشود و ثانیاً موضوع هم برای ما محرز بشود؛ بعد چنانچه مکلّف اطاعت نکرد، مولا بتواند در آنجا احتجاج کند و بگوید: «حکم که برای تو معیّن بود، موضوع هم که برای تو معیّن بود، پس چرا انجام ندادی؟!» و عبد هم می‌تواند احتجاج کند به اینکه موضوع برای من محرز نیست و وقتی‌که محرز نشد ـ همان‌طوری‌که الآن عرض شد ـ صِرف احراز کبری خودش موضوع نمی‌سازد. بلکه کبری بر فرض تحقّق موضوع، منجّزیت پیدا می‌کند. این را می‌گویند حجّت در باب احتجاج و اطلاق حجّت در باب احتجاج است.

---

[1] *محاضرات فی أصول الفقه*، ج ۵، ص ۱۹۱.

حجیت در مقام احتجاج

در اینجا، علم به موضوع شرط است برای این حجّیت؛ یعنی وقتی که شما علم به این موضوع پیدا می‌کنید، آن موقع شما می‌توانید در مقابل مولا احتجاج کنید؛ یا اینکه مولا می‌تواند برای شما احتجاج کند که شما که علم به موضوع پیدا کردید، چرا عمل نکردید؟!

حجیت در تطبیق اراده استعمالی و جدی

یک حجّت هم از باب تطبیق ارادهٔ استعمالی بر ارادهٔ جدّی داریم؛ یعنی مولا چیزی را در نفس خودش اراده کرده است، بعد آن مراد خودش را بیان و استعمال کرده است. در مقام استعمال می‌گوییم این استعمال مولا حجّت است؛ یعنی آنچه استعمال کرده است منطبق با مراد جدّی اوست. این را در اینجا می‌گوییم. در اینجا آیا ما علم به موضوع را لازم داریم؟ یا نه، دیگر حکم روی موضوع واقعی من‌حیث‌هو رفته است، نه از حیث علم ما؟ وقتی که مولا می‌گوید: «لا تُکرِم الفُسّاق» حکم روی موضوع من‌حیث‌هو رفته است، یعنی فاسق [...][1].

موضوع واقعی حکم و شرط احتجاج

[کسانی که] در شبهات مصداقیّه تمسّک کرده‌اند به عموم «أکرِم العُلماء»، خلط کرده‌اند بین حجّت در مقام احتجاج و بین حجّت در مقام تطبیق. حجّت در مقام احتجاج این است که ما علم به موضوع داشته باشیم و تا علم به موضوع نداشته باشیم برای ما آن حکم نمی‌آید. خب ما در اینجا علم به موضوع داریم؛ علم به موضوع ما فسق است، علم به موضوع ما عالم است. ما الآن در اینجا علم به موضوع داریم.

آن مطلبی که در اینجا مطرح است این است که این ارادهٔ استعمالیّه که مولا در اینجا کرده است ـ «لا تُکرِم الفُسّاق» بعد از «أکرِم العُلَماء» ـ منطبق است بر مراد جدّی مولا و آنچه ما در اینجا لازم داریم عالم غیر فاسقِ واقعی است و آن [عالم غیر فاسق واقعی] محطّ برای وجوب اکرام است. دیگر در آن، عالم غیر فاسقِ معلوم‌العدالة یا اینکه غیر مشکوک‌الفسقیّة نخوابیده است. عالم غیر فاسق، حکم وجوب اکرام برایش آمده است.

آن‌وقت چون ما در مقام احتجاج نیاز به احراز موضوع داریم لذا اگر در یک مورد شک کردیم که این عالم، فاسق هست یا نه، می‌توانیم بر مولا احتجاج کنیم و بگوییم: «به "أکرِم العُلماء" تو عمل نکردیم؛ چون احراز موضوع نکردیم.» این می‌شود حجّت در مقام احتجاج. این بیان ایشان است.

جمع میان دو حجیت

بنابراین از انضمام بین این دو حجّت که هر کدام از اینها از نظر موقعیّت محفوظ باشد؛ یعنی ایشان می‌خواهند بگویند آن کسانی که در شبههٔ مصداقیّه به عامّ تمسّک کرده‌اند، حجّت در مقام احتجاج را گرفته‌اند و از حجّت در مقام تطبیق غافل شده‌اند.

درحالی‌که ما باید اول این حجّیت در مقام تطبیق را احراز کنیم؛ از اول بگوییم که این جملهٔ مخصّص منفصلی که بعد آمده است، بالنّسبة به این عامّی که الآن آمده است حکم مقیّد را دارد. گرچه این مخصّص، منفصل است و لِذَواعٍ، روز بعد از اطلاق، عامّ آمده است؛ اما این حکمِ آن مقیّد را دارد که می‌آید و مراد استعمالی را با مراد جدّی مولا منطبق می‌کند ـ همان حرفی که ما قبلاً می‌زدیم در اینکه باید همیشه مقام اثبات، منطبق با مقام ثبوت باشد ـ و این را در آنجا حجّت می‌دهد. می‌گوید: «اینکه مولا بیان کرده، همان است که در دلش است؛ چیزی غیر از این نیست.»

چون در دلش چیست را نمی‌دانیم؛ ما هستیم و اینکه بیان کرده است. اینکه بیان کرده است دو جمله است؛ یکی «أکرِم العُلماء»، یکی هم «لا تُکرِم الفُسّاق مِن العُلَماء». استعمالی که در اینجا کرده،

---

[1] قطعی صوت.

منطبق بر مرادش است.

حالا اگر ما یک مته بگذاریم و برویم داخل در دل مولا و بگوییم: «داخل در دلت چیست؟» می‌گوید: «آنکه داخل در دل من است، عالم غیر فاسق واقعی است؛ این مراد من است.» از انضمام بین جملهٔ «أکرِم العُلماء» و جملهٔ «لا تُکرِم الفُسّاق»، مراد من این است: عالم غیر فاسق واقعی. این حجّت تطبیقی، تمام شد.

احراز عالم غیر فاسق در مقام عمل

حالا در مقام احتجاج ما هستیم و مولا و می‌خواهیم به این کلام مولا عمل کنیم؛ به‌طوری‌که دیگر مولا نتواند از ما بهانه بگیرد و ما هم بتوانیم در مقابل مولا احتجاج کنیم، با این دو جمله به چه افرادی باید اکرام کنیم؟ باید ما عالم غیر فاسق را احراز کنیم. مولا این را می‌گوید دیگر! از یک طرف گفته است: «أکرِم العُلماء»، از یک طرف گفته است: «لا تُکرِم الفُسّاق مِن العُلماء». یعنی عالم غیر فاسق را اکرام کن. وقتی گفت: عالم غیر فاسق، شما هم در مقام عمل باید عالم غیر فاسق را احراز کنید.

چون گفتیم که در مقام احتجاج، علم به موضوع برای ترتّب حکم بر موضوع، شرط است. شما تا علم به موضوع نداشته باشید هزار «اِجتَنِب عَن الخَمر» هم داشته باشید، تا مورد برای شما مشکوک باشد آن «اجتَنِب عَن الخَمر» بر این مورد بار نمی‌شود؛ پس برای ترتّب حکم بر موضوع، احراز موضوع شرط است.

ما باید عالم غیر فاسق را احراز کنیم و در این مورد که زید است احراز کردیم؛ وقتی احراز کردیم که این [شخص] عالِمِ غیر فاسق است، وجوب «أکرِم العُلماء» بر او مترتّب خواهد شد. می‌آییم در یک مورد دیگر، می‌بینیم که در فسق آن شک داریم؛ وقتی که شک کردیم، موضوع را احراز نکرده‌ایم؛ احراز که نکردیم، آن حکم بر این بار نخواهد شد. بنابراین در شبههٔ مصداقیّه نمی‌شود به عامّ تمسّک کرد. این بیان آقای خویی بود تا إن‌شاءالله پس‌فردا ـ چون عرض کردم که فردا [نیستم] ـ ببینیم که آیا آن بیان می‌تواند با این مطلب موافقت داشته باشد یا نه.[1]

اللّهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

[1] ***محاضرات فی أصول الفقه***، ج ۵، ص ۱۹۲.